

پژوهشی در مصادر و منابع حاکم نیشابوری در «تاریخ نیشابور»

سید محمدمهدی جعفری طبری شیاده*

سید جمال موسوی**

چکیده

تاریخ نیشابور، تألیف حاکم نیشابوری (د. ۴۰۵ق)، یکی از کهن ترین و معتبرترین تواریخ محلی در جهان اسلام است. این اثر که به جهت سترگی و اهمیتش، به حق آن را تاریخ خراسان خوانده اند، بسیار مفصل بوده ولی امروز مفقود است. تاریخ نیشابور، علاوه بر جنبه های سیاسی، جغرافیایی و سنت های فرهنگی و اجتماعی خراسان بزرگ، متضمن مکتوبات و اسنادی است که تا حد زیادی به بازنمایی وضعیت علمی نواحی خراسان کمک می کند. این کتاب به موضوعات متنوع و گسترده ای در قالب تراجم مفصل پرداخته، که حاکی از بهره مندی مؤلف از طیف وسیعی از منابع حوزه های مختلف علمی است.

مقاله پیش رو پژوهشی است در شناسایی منابع مکتوب و شفاهی تاریخ نیشابور، اعم از جوامع حدیثی، تواریخ محلی، کتب رجال، اخبار و حکایات، دواوین شاعران، متون صوفیه و امثال این ها، که بر مبنای نقل های متون دیگر، و بخصوص تنها تلخیص بازمانده از تاریخ نیشابور، اثر خلیفه نیشابوری، صورت گرفته است.

کلیدواژه ها: تاریخ نیشابور، تواریخ محلی، حاکم نیشابوری، مصادر تاریخ نیشابور

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۷/۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۹/۱۰

* دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشکده الهیات دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

djafari.shiadeh@ut.ac.ir

** دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشکده الهیات دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

jmoosavi@ut.ac.ir

مقدمه

یکی از مباحث مهم در ارزیابی تألیفات و متون اسلامی «منبع پژوهی» یا شناسایی سرچشمه‌های مندرجات آنهاست. ردّ این شیوه در سنت‌های علمی پیشینیان، به‌ویژه در میان محدّثان، تحت عنوان «تخریج/المخرّج» نیز دیده می‌شود. از جمله متون اسلامی که بررسی و ارزیابی منابع آنها از جهت مختلف، خاصّه از حیث شکل‌گیری و سیر تکامل متون و آثار فرهنگ اسلامی اهمیت فراوانی دارد، تواریخ عمومی و محلی شهرها و ولایات است. آنچه تاکنون مطمح نظر پژوهشگران قرار گرفته عمدتاً ناظر به تواریخ مناطق مرکزی و غرب جهان اسلام بوده و به نمونه‌های شرقی این‌گونه آثار توجه خاصی نشده است. این در حالی است که دست‌کم یکی از کم‌ترین فواید این‌گونه ارزیابی‌ها به‌دست‌دادن انواع سنت‌های علمی و تألیفی گوناگون در مناطق شرقی جهان اسلام است. از کهن‌ترین و معتبرترین این قبیل تاریخ‌ها در شرق جهان اسلام، بل در سراسر دنیای اسلام در سده‌های میانه، کتاب تاریخ نیشابور اثر حاکم ابوعبدالله بن بیع ضبّی، حافظ، فقیه، متکلم، محدث، ادیب و مورّخ نیشابوری است. شرح احوال و آثار حاکم را بسیاری از تراجم‌نگاران پس از وی، به‌ویژه نویسندگان طبقات شافعیان، به‌خوبی بازتاب داده‌اند. به‌سبب برجستگی علمی و گستردگی دانش حاکم، نویسندگان دیگر فرق و مذاهب اسلامی نیز گاه وی را از جمله هم‌مذهبان خود خوانده‌اند (مثلاً نک. ابن‌شهر آشوب، ۱۳۸۰ق: ۱۳۳؛ افندی، ۱۴۰۱ق: ۴۷۷/۵؛ السبکی، ۱۴۱۳ق: ۱۵۵/۴). از سوی دیگر، تهیّه اختصارات و منتخبات متعدد نویسندگان ادوار بعد از اثر پرآوازه حاکم، معیار و نموداری از جایگاه و اهمیت این کتاب است.^۱ استفاده طیف وسیعی از مؤلفان در حوزه‌های مختلف علوم و معارف اسلامی از این دانشنامه بزرگ خراسان^۲ نیز به نوبه خود بیانگر تأثیر ژرف آن - و رای موقعیت جغرافیایی - بر

۱. آثاری نظیر منتخب تاریخ الحاکم ابوبکر حازمی همدانی و تلخیص تاریخ نیشابور ذهبی و التاجم ابن طاووس.

۲. همین شمول و گستردگی مواد و مطالب مطرح‌شده در این کتاب است که می‌توانست به یک مفهوم و معنای خاص به نیشابور تعلق گیرد و نیز آن را معادل خراسان سازد (برای نمونه نک. ابن‌الفوطی، ۱۴۱۶ق: ۳۱۳/۴). گفتنی است که نام و عنوان قصبه کهن نیشابور یعنی «ابره شهر» را در برخی دست‌نویس‌های کهن به‌صورت

ساحت‌های متنوع علمی پس از خود است.^۳ دانشورانی همچون سُبکی (۱۴۱۳ق: ۱۷۳/۱؛ ۱۵۵/۴) آن را «سید التواریخ» و «أعود التواریخ» دانسته و تقنن نویسنده را در شاخه‌های مختلف علوم ستوده‌اند.

خراسان، به‌ویژه نیشابور، در سده‌های نخستین، جایگاه و موقعیت سیاسی فرهنگی خاصی داشت. از مهم‌ترین عوامل این جایگاه عالی، جدای از مرکزیت و نقطه کانونی جنبش ضداموی، یکی هم شأن و جایگاه بزرگ خراسان و نیشابور در عرصه دومین دانش مقدس مسلمانان پس از علوم قرآنی، یعنی حدیث و علوم مرتبط به آن به شمار می‌رود، به طوری که معتبرترین مصنفات حدیثی مسلمانان، یعنی صحاح سته و مسانید سنت، توسط محدثان بلندآوازه‌ای همچون بخاری، مسلم نیشابوری، نسائی و ترمذی در خراسان به نگارش درآمده و در کنار حضور پررنگ صحابه‌زادگان و تابعین، طوایف مختلف راویان و محدثان را از نقاط و اقالیم دوردست، با هدف تحصیل اسانید عالیه و قدم سماع، به نواحی خراسان سوق می‌داد.

بر این اساس، ربع نیشابور که می‌توان آن را معادل خراسان امروزی برشمرد، افزون بر داشتن نقش گذرگاه فرهنگ و شهر آیینی ایران و خراسان^۴ در صدر اسلام، و نیز به عنوان دروازه مشرق برای مسلمانان، به سبب امتیازات پیش‌گفته به «دارالسنّة و العوالی» نامبردار بود و به جهت گستردگی مواهب و مزایا، پس از بغداد، اهمیت بالایی داشت؛ از همین رو، مطمح نظر محدثان، فقها، عرفا، صوفیان، ادیبان و رحّالان قرار گرفت. شکل‌گیری و تدوین

→

«ایران‌شهر» نیز می‌توان یافت (مثلاً نک. المقدسی، ۱۴۰۸ق: ۲۹۹/۱ و... که در همه‌جای احسن التقاسیم به صورت «ایران‌شهر» آمده است).

۳. برای نمونه کتب انساب (همچون لباب الانساب ابن‌فندق و الشجرة المباركة منسوب به فخر رازی)، ادب (همچون معجم الادباء یا قوت و انبأ الرواة قفطی) و دستینه‌های صوفیانه (المجالس الستية فضل بن محب)، متون سفرنامه‌ای - جغرافیایی (مانند لطایف الاذکار ابن‌مازہ عمري بخاری) و مآثورات دعائی (مانند اقبال الاعمال و فلاح السائل ابن‌طاووس) و جز آن در زمینه طبقات و تراجم.

۴. به‌گونه‌ای که در اثر همین جنبه و عقبه فرهنگی - تاریخی این منطقه، سه حماسه بزرگ شاهنامه دقیقی طوسی، شاهنامه فردوسی و گرشاسپ‌نامه اسدی طوسی هر سه در این خطه پدید آمده است.

سرگذشت‌نامه‌های محلی در خراسان، ابتدا در مرو شاهگان که همچنان خود را میراث‌بر فرهنگ کهن ایرانی می‌دانست در قالب تسمیه‌نامه‌ها و زیست‌نامه‌ها جلوه یافت (برای نمونه نک. «تراجم قضاة مرو» در: ابوزرعة الدمشقی، ۱۹۷۳م: ۲۰۶/۱).

افول مرو، به‌عنوان تختگاه نوپای خلافت و انتقال آن به بغداد و استقرار سلسله نیمه‌مستقل طاهریان خراسان در نیشابور، رفته‌رفته توجه به حفظ و ثبت آثار و مآثر این خطه معطوف شد. این ویژگی تا سده چهارم چنان عمق و گسترش یافت که حاکم نیشابوری - به نوشته شاگردش ابویعلی قزوینی - هر شهری از شهرهای خراسان و ماوراء النهر را دارای تاریخی دانسته که عالمی از آنها به تصنیف و تدوین چنان تاریخی همت گمارده بود (الخلیلی، ۱۴۰۹ق: ۱۸۳/۳).

اگرچه مطابق برخی اسناد، نیشابور پیش از سده چهارم دارای تذکره‌ها و تاریخ‌نامه‌های مختصری بوده، اما حاکم نیشابوری به‌عنوان محدث و عالمی دوران‌ساز^۵ و حافظ بزرگ خراسان در عصر خود، آثاری این‌گونه خرد و اندک را چندان شایسته شهری بزرگ چون نیشابور ندیده و دست به کار تصنیف تاریخ بزرگ نیشابور^۶ زد. اما با وجود رشد فزاینده این‌گونه آثار تاریخی و فرهنگ‌نامه‌ای پیش از تألیف تاریخ حاکم، دقیقاً معلوم نیست که چرا طیفی از بزرگان علما در زمینه شناخت شهرهای راویان حدیث دچار لغزش و اشتباه شده‌اند؟^۷ احتمالاً یکی از موجبات عدم انتشار سریع برخی از این تواریخ در زمان تألیف، و

۵. در اهمیت نقش و منزلت حاکم باید توجه داشت که دانشمندان و محدثانی همچون ابوموسی مدینی اصفهانی معروف به «حافظ مشرق» (د. ۵۸۱ق) درباره حیات علمی و احوال و آثار او کتاب مستقلی پدید آورده‌اند (ابن قاضی شهید، ۱۴۰۷ق: ۱۹۸؛ الذهبی، ۱۴۱۳ق: ۱۵۲/۲۱). آثار حاکم در زمان حیاتش به شرق و غرب جهان اسلام راه یافت؛ مثلاً محدث اندلس، ابوعمرو طلحی که در زمان حیات حاکم از طریق استاد خود به «المدخل إلى الصحیح» حاکم دست یافت و به کتابت و نشر آن پرداخت، یا حافظ مصر، عبدالغنی ازدی مصری، در روزگار حیات حاکم این کتاب را به مطالعه گرفت و بر آن نقد و نظر خویش را نگاشت و برای او به خراسان فرستاد (نک. عبدالغنی بن سعید ۱۴۰۷ق: ۸؛ الذهبی، ۱۴۱۳ق: ۱۶۵/۱۷).

۶. سمعانی در التجبیر از تاریخ حاکم با تعبیر «التاریخ الکبیر للنیسابوریین» یاد می‌کند (السمعانی، ۱۳۹۵ق: ۲۳۰/۱).

۷. برای نقلی از حاکم درباره این لغزش‌ها نک. الحاکم، ۱۳۹۷ق: ۱۹۰. گویا از همین روست که عالمانی چون ابن حزم در این دوره، علی‌رغم شنیدن آوازه برخی تواریخ محلی ایران همچون تاریخ نیشابور، کرمان، فارس، اصفهان، سیستان و... از نبود متونی قابل دسترس از آنها گلایه‌مند بوده‌اند (نک. ابن حزم، ۲۰۰۷م: ۱۷۶/۲).

سختی دسترسی به آنها، مطول بودن آنها بوده که کار نسخه برداری را غالباً دشوار می ساخته است.

حاکم نیشابوری افزون بر اخذ تربیت در خاندانی از اهل علم و حدیث، این امکان را یافت که نزد بیش از دو هزار تن از استادان و مشایخ عصر خود اعم از خراسانی، عراقی و حجازی استفاده کند. تکثر و تنوع طیف مشایخ او از امیران و وزیران و قاضیان گرفته تا شعرا و واعظان، وراقان، تجار و صوفیان، حاکی از گستره منابع علمی اوست.

با آن که او در سه سفر خود به عراق و حجاز، هیچ گاه به جزیره، شام، مصر، مغرب و اندلس و حتی اصفهان پای نگذاشت و محضر عالمان و محدثان آن نواحی را درک نکرد، اما با توجه به اهمیت مکانی و جایگاه زادبومش خراسان، خاصه نیشابور که مورد علاقه عالمان و محدثان بود، توانست از راویان، محدثان و مشایخ پرشماری از شام، مصر، مغرب، اندلس و یمن که به خراسان وارد می شدند^۸ یا از برخی استادان خراسانی بازگشته از آن مناطق بهره مند گردد و بدین وسیله بر گستره و تنوع دانش خود بیفزاید؛ بازتاب این گستردگی را در تألیفات گونه گون وی می توان دید. به علاوه، تعلق استادان وی به مذاهب و نحله های مختلف فقهی - کلامی، همچون مالکیه، کرامیه، حنابله، احناف، سفیانیه، زیدیه، معتزله و امامیه، از حاکم، که از ۹ سالگی در همراهی پدر و دایی خود به سماع حدیث پرداخت و در ۱۶ سالگی شروع به تصنیف نمود (نک. الفارسی، ۱۳۹۲: ۴)، شخصیتی چندوجهی و روادار نسبت به پیروان مذاهب اسلامی و میراث علمی آنها ساخت.

مقام و جایگاه حاکم و ایفای نقش های اجتماعی و گاه سیاسی او، در گران سنگ کردن آثارش، خاصه کتاب مفقود اما نام آشنای تاریخ نیشابور نقش بارزی داشت. علی رغم فقدان اصل کتاب تاریخ حاکم، شناسایی منابع آن بر اساس نقل های پراکنده در متون تراجم و معاجم بازمانده امکان پذیر است. او در کنار مسئولیت های علمی همچون وصایت استاد

۸. به نوشته ابن خلکان برمکی، حاکم کتابی با عنوان علماء الامصار - گویا به اقتفاء استادش ابن حبان (صاحب مشاهیر الامصار) که حاکم چندی در نوجوانی مستملی مجالس وی در نیشابور بوده - تالیف نموده است (ابن خلکان، ۱۹۹۴: ۱۹۵/۵).

محبوبش ابوبکر احمد بن اسحاق غازی نیشابوری^۹ و پذیرش تولیت مدرسه «دارالسنّة و خانقاه» او و تمشیت امور اوقاف آن مرکز علمی در ۲۱ سالگی، و نیز انتصابش به مسند قضاوت نسا و سپس گرگان از طرف سامانیان بخارا در ۳۸ سالگی (ابن عساکر، ۱۴۰۴ق: ۲۲۹)، در اثر مصاحبت‌های طولانی با صاحب‌منصبان سامانی، همچون بلعمی، عتبی، امیرخلف بن احمد صفّاری، خاندان میکالیان و سیمجوریان در قالب تعاملات و مذاکرات علمی و برپایی مجالس املاء و تحدیث در خراسان و فرارود، به چنان جایگاهی دست یافت که در برخی مناقشات سیاسی میان امیران سامانی و سیمجوری با دربار دیلمیان آل‌بویه نقش میانجی و گاه سفارت دوسویه ایفا می‌کرد (نک. همان‌جا). فایده دیگر چنین فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی، که می‌توانست در آثار او بازتاب یابد، دسترسی وی به اسناد و بایگانی‌های دولتی بوده که در شناسایی خطوط و جریان‌های فکری و سیاسی در تاریخ او اهمیت داشته است.

بنا بر اشاره حاکم در تنها تلخیص بازمانده از تاریخ نیشابور^{۱۰} (از خلیفه نیشابوری)، آغاز کار گردآوری و تدوین آن اثر حدود سال ۳۴۴ق بود. وی توانست به تدریج و در طول حدود چهل سال با بهره‌گیری از منابع مختلف، آن را در هفت طبقه و یک تکمله (لاحقه) تنظیم نماید. تاریخ فراغتش از تصنیف تاریخ نیشابور رمضان سال ۳۸۸ق بوده است، گرچه بنا بر تراجم کتاب، حاکم باید تا حدود سال ۴۰۳ق در کار بازبینی، اصلاح یا الحاق موارد

۹. حاکم از فرط ارادت به او نخستین ترجمه طبقه هفتم تاریخ نیشابور (طبقه مشایخ خویش) را به‌صورتی نسبتاً مفصل، به وی اختصاص داده است.

۱۰. درباره قطعات احتمالی پراکنده و اختصارات تاریخ حاکم، میرزا عبدالله افندی و به پیروی از او، به‌طور نه‌چندان مشخص، آقابزرگ از نسخه‌ای کامل از آن در کتابخانه فاتح آستانه (استانبول) خبر داده که وجود آن در یکی از کتابخانه‌های عثمانی بسیار محتمل می‌نماید (افندی، ۱۴۰۱ق: ۷۳/۷؛ آقابزرگ، ۱۴۰۳ق: ۲۹۳/۳). نیز، علاوه بر تلخیص خلیفه نیشابوری متعلق به کتبخانه حسین چلبی بوسا محقق سلفی حمّاد الانصاری در فهرست الکتب المخطوطة النادرة و قاسم علی سعد در موارد الذهبی فی المیزان (قاسم علی سعد، ۱۴۲۲ق: ۱۳۸) و شیخ مشهور بن حسن و راند بن صبری در معجم المصنفات (مشهور و راند، ۱۴۱۲ق: ۱۰۳) از وجود قطعه‌ای از آن به خط ذهبی خبر داده‌اند که در کتابخانه کارل مارکس لایپزیک آلمان نگهداری می‌شود و به احتمال، این پاره همان است که کُتبی در فوات الوفيات (کتبی، ۱۹۷۳م: ۳۱۶/۳) آن را منتخب ذهبی و در یک مجلد دانسته است.

جدید به متن تاریخ خود بوده باشد (نک. خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۹۲).

مراجع و منابع عمومی حاکم در گردآوری موادّ تراجم

- وراقان: قطع نظر از تفاوت احتمالی مفهوم وراق در سنت خراسان و عراق،^{۱۱} یکی از ارکان آموزش در جهان اسلام، در کنار شیخ محدث یا فقیه مدرسه، مُعید و مُستملی، وراقان (مُکْتَبان) بودند که علاوه بر آموزش خط و کتابت به نوآموزان، به کتابت متون حدیثی و فقهی برای مشایخ بزرگ می‌پرداختند. برای نمونه، یکی از مشایخ حاکم، ابوعبدالله صفّار اصفهانی (د. ۳۳۹ق) محدث خراسان، به هنگام رفتن به نسا و درک محمد بن حسن النّسوی (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۸۳) چند تن از وراقان را در سفر به شهرهایی چون سرخس و نسا جهت سماع و اخذ و کتابت به همراه داشت تا با اعزام ایشان به مجالس علمی که در آن شهرها برگزار می‌شد، از مشایخ بهره‌مند گردد تا مبدا کتاب یا روایتی از فلان شیخ از وی فوت شود. بیرون از نظام آموزشی نیز صنفی موسوم به وراق در سوق الوراقین (بازار کتاب‌فروشان) عمدتاً در نواحی نزدیک به مراکز و مدارس علمی وجود داشت (برای نمونه‌ای از استادان و دوستان وراق حاکم نک. خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۷۴، ۱۷۷ و ۱۸۹).

- مزگیان: در گذشته یکی از اجزای محاکم قضایی و مراکز حلّ و فصل خصومات، در کنار جایگاه مشخص قاضی یا حاکم (مرتبه‌ای معادل قاضی و گاه پایین‌تر از قاضی) مزگی بود و هر شهر غالباً به تناسب بزرگی یا کوچکی آن، دست‌کم یک مزگی داشت که به نوعی مسئول اداره آمار و اطلاعات دستگاه و محکمه قضایی شهر محسوب می‌شد (نک. السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۲۲۲/۱۲). بنا بر این تعریف، مزگی می‌توانست برحسب وظیفه رسمی و خویشکاری دینی، در شهر یا ناحیه حوزه مسئولیتش به شناسایی افراد و شاهدان (معدّلان) از حیث اموال، سوابق شغلی، تحصیلات و فعالیت‌های علمی و اجتماعی بپردازد. شماری از مشایخ حاکم نیشابوری از زمره مزگیان نیشابور بوده‌اند. مثلاً او خود از

۱۱. برای نمونه‌ای از تفاوت‌های اصطلاح‌شناسی دو سنت خراسان و عراق، مثلاً درباره «حافظ» و «وراق»، نک.

السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۱۹/۴ و ۳۰۰/۱۳.

ابونصر بن ابی الفضل الصرّام نام برده که در سفر دومش به عراق و حجاز در ۳۴۵ق با وی هم سفر بوده است. حاکم که با ابونصر مراودات علمی داشت، از او با عنوان مَرکی نیشابور یاد کرده است (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۸۸).

- استادان صاحب منصب و هم‌درسان دیوانی حاکم: تبادلات علمی و حدیثی با برخی از مشایخ و هم‌درسان نیز که گاه در برخی از تشکیلات اداری دولت سامانی صاحب منصب بوده‌اند، برای حاکم (و طبعاً هر تراجم‌نگار دیگری) می‌توانست منبعی برای استخراج اطلاعات باشد (به عنوان نمونه‌ای مشابه برای ابن مستوفی در تاریخ اربل نک. سامی الصقار، ۱۹۸۰م: ۱۹؛ دیانت، ۱۳۶۷: «ابن مستوفی»).

در مورد حاکم نیز، گرچه خود به این موضوع تصریح نکرده است، اما با توجه به نزدیکی و تعامل او با برخی از این کارگزاران و اشاراتش به جزئیات و ویژگی‌های شخصیتی ایشان در تاریخ خود، این گمان تقویت می‌شود که او به‌عنوان ریاست دارالسنّة بزرگ نیشابور در تحصیل این‌گونه اطلاعات با محدودیت چندانی مواجه نبوده است.^{۱۲}

حاکم برای تعدادی از امیران نامور سیمجوری، از جمله، ابوعلی عمادالدولة، به‌عنوان ولی نعمتان خود، شرح احوال نسبتاً مفصّلی ترتیب داده بود. وی از کودکی با امیر ابوعلی بزرگ شده و اخلاق و صفاتش را نیک می‌شناخت. ابوعلی نیز به‌رغم انتساب حاکم به اسماعیلی‌گری، او را ملازم و مستشار خود قرار داد و گاه به سفارت نزد دیگر امرا می‌فرستاد. به هر روی، حاکم فضائل و اقدامات سیاسی و اجتماعی امرای سیمجوری در خراسان به‌ویژه نیشابور را در کتابش آورده بود.

همچنین، وی احوال خاندان پرنفوذ و ایرانی‌تبار میکالی را که اغلب رؤسای نیشابور بودند، گزارش کرده است. به‌عنوان نمونه، پس از ذکر نسب کامل ایرانی ایشان تا بهرام گور،

۱۲. مثلاً در تبیین زمان و تاریخ سماع مشایخ در عراق و حجاز که برای محدثان واجد اهمیت بوده است یکی از راه‌ها به‌طور معمول مراجعه به دفترها و بارنامه‌های (برنامه‌ج) کاروانسرای شهر بوده که متضمن اسامی حجاج و قوافل و تاریخ خروج و بازگشت آنها بوده است (برای نمونه‌ای از مشایخ صاحب منصب قضاء و دیوان برید خراسان و فرارود نک. خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۷۷، ش ۲۲۸۶؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۱۳/۵).

از ابوالعباس اسماعیل میکالی، رئیس دیوان اسرار و رسائل سامانیان که کسوت استادی حاکم را نیز داشته یاد کرده و شرح حالش را آورده است (حسنک وزیر از همین خاندان برخاسته بود). استفاده حاکم از اطلاعات شاغلان در دیوان برای نگارش تراجم مقامات نمونه‌های متعدد دارد.^{۱۳}

- کُتب‌خانه‌ها: شاید یکی از مهم‌ترین مراکز برای فراهم‌آوردن اطلاعات حاکم نیشابوری کتابخانه‌های شخصی و عمومی شهرهای خراسان بوده است. از طریق آگاهی‌های پراکنده در تاریخ نیشابور و منابع دیگر می‌توان تا حدودی به این دسته از منابع وی پی برد. به عنوان نمونه، وی در ترجمه حال استادش، ابوبکر محمد بن احمد بن حمدون المذکر (د. ۳۵۹ق) که در کنار کار و عظم به پیشه و زقانی نیز اشتغال داشت، از او با صفت «کثیر الکتب» یاد می‌کند و می‌نویسد: «و عندی بخطه زیاده علی ثلاثمائة جزء...» (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۷۴؛ الذهبی، ۱۴۱۳ق، ۱۹۵/۲۶). در شرح حال یکی دیگر از محدثان شهر، ابومنصور ظفر بن زبارة علوی، می‌نویسد: «أكثر سماعاته معی» (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۶۴؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۲۴۵/۶). همچنین در شرح ابوطاهر نیشابوری، نواده امام ائمه خراسان ابن خزیمه، به راه یافتن خود به کتابخانه جد او (ابن خزیمه) اشاره کرده است. حاکم در این بخش به گزینش و انتقال ۲۵۰ جزء از سماعات صحیحه، کُتب و دفترهای علمی او، و انتقال آنها به خانه خود تصریح می‌کند (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۸۶؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۱۲۴/۵).

در باره کتابخانه سلمی که عبدالغافر فارسی در معرفی شاگرد و راوی او، قشیری، بدان اشاره کرده است، یادآور می‌شود که بخشی از این آثار، میراث نیای نامدارش محدث و صوفی بزرگ خراسان ابوعمر و بن نجید بود. در این کتابخانه کتب و آثاری فراهم آمده بود که

۱۳. در این زمینه باید از خلف بن احمد سجزی (آخرین امیر صفاری)، فائق خاصه، ندیم منصور بن نوح سامانی و والی بلاد خراسان (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۷۳)، ابوالفتح بُستی، شاعر و کاتب عصر سامانی و رئیس دیوان رسائل دربار ایلک‌خانین (همان: ۱۷۰)، حاکم شهید مروزی، وزیرنوح بن نصر (همان: ۱۸۶) و ... یاد کرد که در کنار جنبه‌های علمی، سر و سِری با صاحب‌منصبان هم داشته‌اند.

کسی پیش از آن بدان دست نیافته بود (الفارسی، ۱۳۹۲: ۸).^{۱۴} مشایخ نیشابور به جهت وجود برخی نفائس ارزشمند بدان کتابخانه می‌آمدند و بعضی آثار را از برای مطالعه و تألیف به عاریت می‌گرفتند (الذهبی، ۱۴۱۳ق: ۳۰۴/۲۰). بر این اساس، حاکم می‌توانسته به جهت پیوستگی برخی موضوعات و مطالب تاریخ خود، افزون بر منابع و مصادر ارزنده موجود در بیتُ الکتب دوست هم‌درشش، از منابع تاریخی، اخباری، حکایات عرفانی و دستینه‌های صوفیانه موجود در آن که منابع تألیفات سلمی را تشکیل می‌دادند،^{۱۵} دست‌کم در بخش حکایات یا اشعار تراجم تاریخ خود استفاده نماید.

حاکم به مجموعه کتب دیگری هم دسترسی داشت؛ از جمله کتب‌خانه مساجد، خانقاه‌ها، دار التصوف و خزائن امرا. به‌عنوان نمونه، ثعالبی (د. ۴۲۹ق) در مقدمه یواقیت الموافیت به بزرگی خزانه کُتب امیران سیمجوری اشاره کرده و آن را «معدِن المِلح و الطُرف» دانسته است. او ارادت خود را به این خاندان در قالب ترجمه احوال سه نسل از این امیران در طبقه مشایخ خود در تاریخ نیشابور نشان داده و چنان‌که گذشت دو تألیف خود الإکلیل و المدخل إلى معرفة الإکلیل را به رسم خزانه بوعلی سیمجوری تألیف کرده است. در یک مورد نیز که از این امیر درخواست تا مجلس املانی برگزار نماید، به پیشکارانش دستور داد تا اصول و دفترهای سماع‌شده‌اش را به خانه حاکم حمل کنند تا وی دست به «انتقاء» و گزینش آنها زده و مجالسی را از میان آنها پردازد (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۸۸؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۳۵۴/۷).

۱۴. ابوسعید خُشّاب وصی سلمی و از خواص شاگردانش، که سیرت‌نامه‌ای نیز برای استادش تألیف نموده و ذهبی خلاصه‌ای از آن را آورده (الذهبی، ۱۴۱۳ق، ۲۴۷/۱۷)، «صاحب کُتب» وی بوده و به گزارش فارسی پس از سلمی کتب‌خانه او به وی رسیده و بدین ترتیب «بُندار کُتب الحدیث» در نیشابور گشته که بیشترین اصول و مصنّفات را نسبت به معاصران در اختیار داشته است (الفارسی، ۱۳۹۲: ۹ و ۵۱). از آنجا که حاکم نیز پیش از مرگ، سلمی را وصی خود قرار داده و در نتیجه او میراث بر کتب حاکم بوده می‌بایست از این منظر نیز خُشّاب را بندار و خانه‌اش را بنگه آثار و مآثر نیشابور قرن پنجم به حساب آورد.

۱۵. از جمله این آثار می‌توان به طبقات الصوفیه، ذکر التّسوة المتعبدات، آداب الصوفیه و رسالة الملامتیّه اشاره کرد.

موارد و مظانّ مورد استفاده حاکم در تصنیف تاریخ نیشابور

مراد از مظانّ و موارد خاصّ در اینجا مجموعه مصادری است حاوی اخبار، احادیث، روایت‌ها، اشعار و حکایت‌هایی که نویسنده آنها را در اثر خویش نقل می‌کند. چنین به نظر می‌رسد که به‌رغم رواج سنّت شفاهی و ذکر نکردن منابع مکتوب در سده‌های نخستین و بسنده کردن به نام و عنوان مؤلفان و زنجیره ناقلان، تقریباً از نیمه دوم قرن چهارم، به‌طور عمده یادکرد منابع توسط نویسندگان آثار بعدی تدریجاً رواج یافته است.^{۱۶}

علاوه بر جنبه‌های اثبات‌گرایانه متون ردّیه و کتب احتجاجی در به‌کرسی نشاندن حقانیت خود و نقض مخالفین^{۱۷}، یکی از عوامل ذکر منابع مکتوب در قرون پسین‌تر را می‌توان تعدّد و کثرت آثار نویسندگان دانست که برای ممتاز کردن اثری خاص به ذکر منابع خود می‌پرداختند. در این صورت، هنگام ارجاع، مراد و مفهوم اثر مورد اشاره وی دانسته می‌شد، و این امکان وجود داشت که یک یا چند تن از راویان تنها روایتگر یکی از آثار و کتب مؤلف باشند نه راوی همه آثار او، و از این رو به ضرورت نام و عنوان منبع مکتوب خود را می‌آورده‌اند.^{۱۸} به هر روی کم‌ترین فواید «موارد پژوهی» - چنان‌که گذشت - بازسازی آثار مفقود براساس پاره‌های بازمانده و پراکنده آنها در متون بعدی و افزودن بر فهرست عناوین کتاب‌های تألیف‌شده در فرهنگ اسلامی است، با این همه، نقص بزرگ منابع بعدی نسبت به متون گم‌شده، گزینشی بودن آنهاست که می‌توانست با توجه به گرایش‌های فرقه‌ای - کلامی و رویکردهای فقهی، متفاوت باشد. اما این تفاوت‌ها یک نتیجه مشترک داشت و آن

۱۶. ابن قتیبه دینوری (مروزی) از معدود کسانی است که در نیمه قرن سوم در برخی آثار مهمش نظیر عیون الاخبار و المعارف - برخلاف معاصرانش همچون بوحنیفة دینوری، بلاذری، یعقوبی و طبری - از منابع مکتوب خود یاد می‌کند. یا مثلاً ابوالحسن اشعری (د. ۳۲۴ق) در کتاب مقالات الاسلامیین بی‌آن‌که نامی از منابع مکتوبش ببرد آرا و عقاید فرقه‌های مختلف را از آثار نوشتاری دانشمندان آن فرقه فراهم آورده، در حالی که حسن بن محمّد قمی در تاریخ قم (تألیف ۳۷۹ق) عناوین برخی از منابع مکتوب خود مانند التبیان/البیان برقی و... را آورده است.

۱۷. یکی از عوامل در ذکر منبع مکتوب در متن می‌توانست تلاش برای اثبات مطالبی باشد که طرف مقابل، بدون ارجاع نمی‌توانست آن را بپذیرد؛ مثلاً مؤلفان شیعه به دلیل آن‌که در مقام احتجاج بر اهل سنّت بودند، ذکر مصادر خود را ضروری می‌دانستند، مانند: مناقب آل ابی طالب ابن شهر آشوب (د. ۵۸۸ق) و آثار ابن طاووس (د. ۶۶۴ق).

تقطیع و تهذیب گزینشی از مطالب منابع از دست رفته بود؛ موضوعی که در مورد تاریخ نیشابور، با توجه به گستردگی و تنوع مطالب آن، دیده می‌شود. بنا به تصریح حاکم در تکمله تاریخ خود، علاوه بر بیان شرح احوال، چهار مقوله معلومات را برای غالب تراجم بیان نموده است: احادیث نبوی و آثار صحابه، حکایات و اخبار و تواریخ، اشعار شاعران و قصیده‌سرایان، و نکته‌یابی‌ها و فوائد علمی.

علی‌رغم تقطیع و تهذیب به‌کاررفته در منابع در ارائه منقولات تاریخ حاکم، دست‌کم از دو طریق می‌توان به سرچشمه‌های مندرجات آن پی برد: نخست از طریق زنجیره اسانید و شیوه‌های روایان و مشایخ حاکم، و دیگری با بررسی متون و منابعی که او به شیوه تحدیث، املاء، اجازه و مکاتبه روایت کرده است. بر این اساس، ذیلاً برخی منابع حاکم به اختصار بررسی می‌شود.

الف) جوامع، صحاح و مسانید حدیثی

۱. الجامع الصحیح بخاری: حاکم از چند طریق به سماع این متن پرداخته، که از جمله از طریق استادش ابوزید مروزی فقیه که در شرح حال وی با تعبیر «کان أحد أئمة المسلمین و من أحفظ الناس لمذهب الشافعی» یاد کرده است. ابوزید پنج‌بار به نیشابور آمده و صحیح را از طریق راوی بزرگ بخاری، فزبری روایت کرده، و این روایت را معتبرترین به‌شمار آورده است (خليفة، ۱۳۷۵: ۱۷۴؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ق: ۶۷/۵۱؛ همو، ۱۴۰۴ق: ۱۸۸؛ ابن‌الصلاح، ۱۹۹۲: ۹۴/۱). استاد کمترشناخته‌شده حاکم، ابن‌زمیخ نسوی مروزی، نیز که بر مذهب زیدیه بود، از کسانی است که به تصریح حاکم هم‌زمان با ورودش به نیشابور در سال ۳۵۰ق و انعقاد مجلس املاء برای او در مسجد یحیی بن صبیح، صحیح بخاری را بر او قرائت و از طریق وی آن را روایت کرده است. چندان دور نیست که این ابن‌زمیخ از نخستین انتقال‌دهندگان صحیح بخاری به محافل حدیثی یمن باشد.^{۱۸}

۱۸. نکته مهم آن است که بر پایه برخی فهرس موجود مغربیان، هم‌چون صلة الخلف ابن‌سلیمان رودانی، یکی از طرق ساکنان مغرب اسلامی به کتاب صحیح بخاری، طریق ابن‌شاکر است که در کنار طریق ابی‌ذر هروی مالکی (طریق اهل مکه) و طریق کُشمیهنی (طریق اهل مصر)، یکی از معتبرترین طرق روایت صحیح در مغرب

۲. **المسند الصحيح مسلم: حاکم**، به احتمال، از طریق پدرش که امام مسلم را درک کرده بود، نخستین سماع یا قرائت صحیح مسلم را انجام داد. وی در ترجمه پدرش عبدالله بیع می نویسد:

سمعتُ أبي يقول: رأيتُ مسلمَ بنَ الحجاجِ يحدثُ في خانِ محمَّشِ فكان تامَّ القامه أبيضَ الرأسِ واللحية يُرخی طرفَ عمامته بينَ كتفيه (الذهبي، ۱۴۱۳ق: ۱۷۴/۱۰).

وی همچنین از طریق استادش ابوحامد جلودی وراق (د. ۳۶۸ق) که از واپسین راویان نیشابوری صحیح مسلم به شمار می آمد توانست آن را سماع نماید. او درباره جلودی می نویسد: «وختِم بوفاته سماع کتاب مسلم» (السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۳۰۶/۳؛ ابن نقطه، ۱۴۰۸ق: ۹۹).

۳. **الجامع الكبير ترمذی: حاکم** به واسطه اسانید مختلف به سنن ترمذی (د. ۲۷۹ق) راه پیدا کرد؛ از جمله از طریق اصلی ترین راوی نامدار او، ابوالعباس محبوبی مروزی تاجر و فرزندش ابومحمد محبوبی، آن را سماع کرد. وی همچنین به واسطه ابوحامد بن شاذان تاجر نیشابوری، به مجموعه ای از تألیفات ترمذی دست یافت (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۶۶؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۱۱۲/۱۲)^{۱۹}.

۴. **الموطأ مالک: حاکم** که چندی از شاگردان و ملازمان ادیب نامدار ابوالعباس میکالی بود شرح حال موطأ مالک را از او سماع کرد. حاکم تصریح کرده است که به خاطر علاقه ابوالعباس به بازی چوگان، الموطأ را نزد استادی گمنام با عنوان مبهم «شیخ بحر فارس» هم سماع کرده است (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۵۶؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۵۲۷/۱۲؛ القفطی، ۱۴۰۶ق: ۷۲/۱؛ یاقوت، ۱۴۲۰ق: ۷۲۱/۲). محتمل نیز هست که حاکم کتاب

→

اسلامی بوده که در زنجیره راویان اسناد آن، حاکم نیز بوده که آن را از طریق همین استادش (ابن رمیح) و او از ابن شاکر از بخاری روایت کرده است.

۱۹. مطابق گزارش رودانی اسناد مغربیان از سنن ترمذی نیز از طریق همین محبوبی تاجر بوده است (الرودانی، ۱۴۰۸: ۶۳؛ نیز برای نمونه ای از احادیث فضایل علی^(ع) که حاکم از طریق ابن شاذان و او از ترمذی روایت نمود نک. الحموی، ۱۴۰۰ق: ۳۶۸/۱).

مالک را از استادش ابوبکر ابهری (د. ۳۷۵ق) - امام مالکیان بغداد - نیز فراگرفته باشد.

۵. مُسَنَدَها: حاکم در ارائه برخی احادیث از مسانید نیز بهره برده است. وی کهن‌ترین مسند یعنی مسند ابی داود طیالسی (د. ۲۰۴ق) را به اسناد استادش ابوعبدالله جرجانی معروف به ختن (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۸۰؛ السبکی، ۱۴۱۳: ۱۳۶/۳) و مسند امام حنبل را از طریق راوی مُسَنَد و فضایل امام حنبل، ابوبکر قطیعی حنبلی، به اسناد محدث وقت خراسان ابوعبدالله صفار اصفهانی (د. ۳۳۹ق) اخذ نموده است (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۸۳؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۳۱۵/۸؛ ابن‌الصلاح، ۱۹۹۲: ۱۷۹/۱). در یک مورد نیز حاکم به واسطه استادش بلاذری طوسی (مقتول در: ۳۳۹ق) دفتری را که وی در مکه از امام حسن عسکری^(ع) کتابت نموده بود، اخذ و سماع کرده است: «وکتب [البلاذری] بمکه عن امام أهل البيت أبي محمد الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى الرضا» (السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۳۷۹/۲؛ الذهبی، ۱۴۱۳ق: ۱۶۹/۲).

حاکم همچنين توانست المبسوط، الرسالة و مسند شافعی را به واسطه استادش ابوالعباس اصم اموی نیشابوری اخذ کند (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۸۹؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۲۹۰/۱؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ق: ۲۰۹/۵۹؛ ابن‌نقطه، ۱۴۰۸ق: ۱۲۳). در خصوص منابع حدیثی حاکم باید توجه داشت که او به هنگام تکمیل تاریخ نیشابور، مشغول گردآوری و تنظیم اثر بزرگ حدیثی خود الصحيح/المستدرک علی الصحيحین بود که ضرورتاً می‌بایست آن منابع را در اختیار می‌داشته تا در تألیف خود از آنها نیز سود ببرد.

ب) منابع ادبی

با غلبه روزافزون ارزش‌های تازی و فرهنگ عربی، متأثر از انتقال قبایل و تیره‌های عرب به خراسان، زمینه بالندگی فصحاء، خطیبان و شاعران بزرگی در مناطقی مانند طوس و پُشت نیشابور فراهم شد. خلیفه نیشابوری درباره این خطه - گویا به نقل از حاکم - می‌نویسد:

۲۰. پاکتچی این بلاذری طوسی را با توجه به نقل بدون قید اربلی در کشف الغمّة، از روی تشابه و هم‌سانی، اشتباهاً با بلاذری معروف (صاحب فتوح البلدان) یکی دانسته است (پاکتچی، ۱۳۶۷: «حسن عسکری»).

«ولایت پشت آن را عربستان خراسان گفتندی از بس که ادباء و بلغاء آنجا و از آنجا بودندی» (خلیفه، ۱۳۷۵: ۲۱۶).^{۲۱}

حاکم نیز در این محیط عرب‌مآبانه حسب ذوق ذاتی و فضای موجود به انشاد و روایت اشعار و قصاید شاعران می‌پرداخت، گرچه حتی یک بیت یا عبارت فارسی در سراسر بخش‌های باقیمانده از تاریخ او ثبت نشده است. نمونه‌ای از اشعار پخته او را می‌توان در مرثیه‌ای که برای شهادت امام حسین^(ع) سروده، مشاهده کرد (نک. المرزّی، ۱۴۰۰ق، ۴۸۸/۶).^{۲۲} نیز از جمله منقولات از شاعران دیگر، روایت حاکم از قصیده لامیه و ضاحی بغدادی است که قصیده‌ای بلند در معارضه با قصیده امرؤالقیس سروده و در آن، از قبیله و عشیره‌اش یاد کرده است. حاکم این چامه را در نیشابور از او سماع و نقل کرده است (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۸۱؛ الخطیب، ۱۴۱۷ق، ۱۴۱/۲؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۳۵۰/۱۳؛ الحاکم، ۱۴۳۵ق: ۱۷۷/۳). همچنین، حاکم مقصورة بن دُرید (متضمن ستایش خاندان میکالی خراسان) (نک. خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۵۶؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۵۲۷/۱۲؛ یاقوت، ۱۴۲۰ق: ۵/۳) و نیز پاره‌هایی از اشعار و غزلیات ابونواس را نقل نموده است (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۸۲؛ السبکی، ۱۴۱۳ق: ۱۶۱/۲). جز این، او اشعار و قصاید شماری از مشایخ و معاصران خویش را نیز نقل کرده است.^{۲۳}

وی در بخشی از تاریخ خود، خاصه در شرح احوال ادبا، شعراء و دبیران، به فوائد ادبی و

۲۱. حاکم در شرح احوال استادش «امام اهل الادب بخراسان فی عصره بلامدافعة» ابوحامد خارزنجی (صاحب التکملة) می‌نویسد: «و لما دخل بغداد تعجب اهلها من تقدمه فی معرفة اللغة، فقيل: هذا الخراساني لم يدخل البادية قط وهو من آدب الناس فقال: انا بين عربين پشت وطوس» (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۵۲؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۷/۵؛ یاقوت، ۱۴۲۰ق: ۱۳۷/۲).

۲۲. حاکم کتابی با عنوان مقتل الحسين نیز تالیف نمود.

۲۳. برای نمونه‌ای از این معاصران شاعر و اشعار نقل شده آنها توسط حاکم نک. خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۷۰، ش ۲۱۳۳؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۲۲۶/۲؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ۱۶۱/۴۳. برای اشعاری از دیوان استاد معتزلی حاکم، قاضی علی بن عبدالعزیز جرجانی، نک. خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۷۱، یاقوت، ۱۴۲۰ق: ۱۸۱/۵؛ نیز برای اشعار بلند و مدح‌آمیز ابوعمر و بشتی در وصف اصحاب حدیث خراسان نک. خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۷۷).

اشعار ادیبان و شاعران پیشین و معاصر پرداخته و از این منظر نیز بر غنای کار خویش افزوده است.

۱. **الریاضه و الأدب** از ابونعیم اصفهانی، که گویا در محافل علمی و ادبی نیشابور مورد نقض و اعتراضاتی هم قرار گرفته بود. ابومنصور مصنف نیشابوری، کتابی در ردّ او با عنوان **الردّ علی کتاب الریاضه نگاشت** (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۸۲؛ السبکی، ۱۴۱۳ق: ۱۴۳/۲). اگرچه در بخش‌های باقیمانده از تاریخ نیشابور، به صراحت نامی از ابونعیم و کتابش به میان نیامده، اما به ردّیه مصنف نیشابوری اشاره شده است. با این حال، به رغم حضور ابونعیم در نیشابور (حدود سال ۳۵۶ق) و گفتگوی علمی او با حاکم و سماع ابونعیم نزد او، به درستی روشن نیست که از چه رو حاکم به شرح حال وی به طور مستقل پرداخته و اشاره‌ای به نام و عنوان یا ذکر حدیثی از او نکرده است؟

۲. **کتب و رسائل ابن ابی الدنیا: حاکم از طریق استاد محدّث صفّار اصفهانی**، که شاگرد و راوی آثار ابن ابی الدنیا قرشی (د. ۲۸۱ق) از موالی امویان و مودّب چند خلیفه عباسی بود، توانست به عمده آثار ابن ابی الدنیا دست یابد. از جمله این آثار می‌توان به متون و رسائل مربوط به موضوع زهد و رقائق (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۸۳؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۳۱۵/۸؛ ابن الصلاح، ۱۹۹۲م: ۱۷۹/۱) و احتمالاً **مقتل الحسین و مقتل امیرالمؤمنین** اشاره کرد که اثر اخیر مشتمل بر **مقتل جابر و مقتل ابی مخنف** نیز بوده است. طریق دیگر دسترسی حاکم به آثار پرشمار ابن ابی الدنیا، شیخ کرامیان نیشابور، ابوجعفر ابزاری است که از واعظان شهر بود و به نوشته حاکم، کتب ابن ابی الدنیا را در مجالس تحدیث خود روایت می‌کرد و جز از جعفر بن طرخان از شخص دیگری برایش روایت نمی‌کرد (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۸۲؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۹۷/۱؛ ابن حجر، ۱۳۹۰ق: ۱۸۸/۵). این مطلب، ضمن دلالت بر تداول آثار ابن ابی الدنیا در میان کرامیه نیشابور، به نوعی مبین ارتباط و تناسب آثار و ادبیات اخلاقی و زهدگرایانه او با مجالس پرشور این فرقه پرنفوذ در خراسان است.

۳. **روایت بخش‌هایی از رسائل ابن مقفع: حاکم به تصریح خود هنگام حضور در خانه استاد ادیب خود، ابوعمرو زردی اسفراینی**، پاره‌هایی از آثار ابن مقفع را سماع و روایت کرده است که متضمّن مفاهیم ملهم از سنت سیاست ایرانی بود و به نوعی کهن‌الگوی

شاه - فیلسوف نظام سیاسی ایران را تبیین می‌کرد (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۵۲؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۲۸۰/۶؛ یاقوت، ۱۴۲۰: ۱۴۰/۲؛ ابن الصلاح، ۱۹۹۲م: ۳۸۵/۱؛ السیوطی، ۱۳۹۹ق: ۳۶۹/۱).

نکته قابل توجه در سنت عالمان و محدثان خراسان که گاه مورد نقد و حمله سنت حدیثی بغداد بوده، روایت متون بازمانده حکمی و اندرزنامه‌ای شرق و فرهنگ ایرانی است، که نمونه آن را در آثار برخی از مشایخ بزرگ و نامدار خراسان همچون ابوالعباس دغولی سرخسی می‌توان دید. به نوشته حاکم دغولی افزون بر مُسند، کتابی با عنوان الآداب تألیف کرده و در سفر و حضر کلیله و دمنه را به همراه داشته است.^{۲۴}

حاکم نزد مؤدب خود ابوالعباس کرجی که در مدرسه اش واقع در نیشابور سمت استادی داشت، تا پانزده سالگی به فراگیری علوم ادبی پرداخته بود و تألیفات ابن قتیبۀ دینوری را فرا گرفت، چه کرجی از شاگردان و راویان آثار ابن قتیبۀ در خراسان بود (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۸۴؛ ابن الصلاح، ۱۹۹۲م: ۲۷۷/۱؛ القفطی، ۱۴۰۶ق: ۱۸۵/۳). همچنین حاکم به احتمال بسیار، همچون دوست و هم‌درسش سلمی، از طریق استاد خود، علج سجزی (راوی مصنفات ابن خزیمه و مفتی بر مذهب او) توانست الکامل مبرّد را اخذ کند (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ق: ۱۱/۱). باید از ابوالربیع بلخی ادیب نیز نام برد که چندی قاضی طوس بوده و حاکم از او با صفت «صاحب الاخبار و الحکایات» و در عین حال «حافظ اشعار المتقدمین» یاد می‌کند (السیوطی، ۱۳۹۹ق: ۲۱۱/۱).

ج) انساب، سیر و مغازی

۱. انساب: حاکم نوعاً در شرح احوال عالمان و راویانی که نسب به تیره‌ها و قبایل عرب برده‌اند، خاصه طبقه تابعان و اتباع مهاجر به خراسان، اقوال تبارشناسانه نسب‌شناسان را

۲۴. «سمعت ابالعباس الدغولی يقول: اربع مجلّدات لا تفارقنی فی السفر و الحضر و اذا خرجت من البلد: کتاب المزنی و کتاب العین و تاریخ البخاری و کتاب کلیله و دمنه» (الذهبی، ۱۴۱۳ق: ۵۶۰/۱۴)؛ رواج این‌گونه آثار حکمی و تمثیلی در خراسان و استقبال مردم از آن موجب می‌شد تا محدثان از کارکردهای دینی و اخلاقی این متون استفاده کنند و در اصول و مصنفات خود آنها را انعکاس دهند. مثلاً صدوق که کمال‌الدین را در نیشابور پرداخته داستان بودایی «بلوهر و بوذاسف» را که از منقولات مانویان خراسان بود در آن کتاب تضمین نموده است.

منبع خود قرار داده است. طبعاً بخشی از این آگاهی‌های حاکم به طور شفاهی و از طریق سماع بوده و بخشی دیگر مأخوذ از مصادر مکتوب. گرایش‌های شیعی وی نیز عاملی در دستیابی به نسب‌نامه‌های علویان و هاشمیان بوده است.

در پیوند با این موضوع، یکی از منابع حاکم در نقل و ضبط نسب طالبیان، خاندان بلندآوازه آل زُبارة نیشابور است که با وجود ذکر نسب کامل افراد این خاندان در تاریخ نیشابور (نک. السیوطی، ۱۳۹۹ق: ۲۱۱/۱؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۲۴۵/۶)^{۲۵} از تألیفات و روایات ایشان، دست‌کم در آنچه از کتاب حاکم در دست است، مطلب اطمینان‌بخشی به چشم نمی‌خورد، اما از مجموع تراجم احوال این خاندان، جایگاه آنان در دانش انساب و تاریخ روشن می‌شود. همچنین حاکم نه تنها از آثار نسب‌شناسان زبیری همچون الجمهرة مصعب زبیری (د. ۲۳۶ق) و جمهرة نسب قریش زبیر بن بکّار (د. ۲۵۶ق) نیز در تاریخ خود بهره برد، بلکه خود یکی از روایان این آثار بوده است (نک. البیهقی، ۱۴۰۸ق: ۷۰/۲، ۴۲۹/۵)^{۲۶}.

۲. سیر، مغازی و فتوح: حاکم در بحث از فتوحات و نحوه گشودن شهرهای خراسان (خاصه نیشابور) توسط فاتحان، به منابعی از سیر و مغازی دسترسی داشته که عمده آنها را به شیوه سماع و قرائت تحصیل کرده، به‌ویژه آن‌که علاوه بر بخش مغازی المستدرک، خود نیز کتابی با عنوان المَغازی تألیف نموده است (البیهقی، ۱۴۰۸ق: ۳۱/۳؛ ۲۱۱/۵ و ۳۰۹).
- مغازی موسی بن عقبه (د. ۱۴۱ق): حاکم از طریق استادش ابوالحسن شعرانی نیشابوری (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۵۶؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۱۰۹/۸) با سه واسطه از کتاب موسی بن عقبه نقل کرده است. این روایت در کنار روایت ابوالحسین بن فضل قَطّان بوده که از معدود طُرُق مشهور روایت کتاب ابن عقبه در خراسان به شمار می‌رفته است (البیهقی،

۲۵. در یک مورد به نوشته ابن فندق به نقل از حاکم، سید ابوجعفر محمد بن هارون بن موسی بن جعفر الصادق، از عالمان نسب‌شناس بر مذهب امام مالک بوده و بر آن اساس در خراسان فتوا می‌داده است (ابن فندق، ۱۳۸۵: ۷۱۶/۲).

۲۶. حاکم در المستدرک نیز در موارد مختلف از کتاب مُصعب زبیری استفاده نموده است.

۱۴۰۸ق: ۳۱۲/۲ و ۳۵۸؛ ۸/۳، ۱۰۱، ۲۰۶، ۳۸۴ و ۳۹۳). حاکم خود در ترجمه شعرانی به قرائت بیست و چند جزء از اصول وی بر خود تصریح کرده است. اهمیت کتاب ابن عقبه بیشتر در آن است که محدثان آن را اصح المغازی شمرده‌اند.

- مغازی ابن اسحاق (د. ۱۵۱ق): حاکم در نقل و روایت محمد بن اسحاق بن یسار دارای چند طریق و اسناد مختلف بود. اصلی‌ترین طریق وی به مغازی ابن اسحاق از مسیر استادش ابوالعباس اصم اموی (د. ۳۴۶ق) بوده که آن کتاب را در سفرش به کوفه از احمد بن عبد الجبار عطاردی - از شاگردان یونس بن بکر شیبانی جمال - اخذ نمود (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۸۹؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۲۹۰/۱؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ۲۰۹/۵۹؛ البیهقی، ۱۴۰۸ق: ۷۶/۱، ۸۲، ۸۳، ۹۳، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۱ و ۱۲۱؛ الحموی، ۱۴۰۰ق: ۲۵۲/۱). یونس، اصلی‌ترین منبع روایت مغازی ابن اسحاق، خود نیز کتابی در مغازی تألیف نمود که عالمان و محدثان بزرگی همچون ابن سعد (د. ۲۳۰ق)، طبری (د. ۳۱۰ق)، طبرانی (د. ۳۶۰ق) و حاکم از آن نقل کرده‌اند. حاکم در المستدرک نیز ۱۲۰ روایت از مغازی یونس را آورده است. جز یونس، حاکم از کسان دیگری هم اخبار سیره ابن اسحاق را نقل کرده که از برجسته‌ترین آنان روایت جریر بن حازم ازدی بصری (د. ۱۷۰ق) از ائمه حدیث است. اسناد حاکم در این روایت به واسطه هم‌درس و مصاحبش ابو عبد الرحمن سلمی (د. ۴۱۲ق) است (البیهقی، ۱۴۰۸ق: ۷۶/۱، ۷۷ و ۴۳۵؛ ۶۳/۳).

او طریق سومی نیز برای نقل سیره (مغازی) ابن اسحاق داشت و آن، روایت راوی دیگر ابن اسحاق، زیاد بن عبدالله بکائی (د. ۱۸۳ق) است که وی آن را به واسطه استادش حسین دارمی از بکائی اخذ کرده است. ویژگی این طریق آن است که ابن هشام (صاحب سیره) نیز سیره ابن اسحاق را به شیوه املاء در دو دوره سماع از بکائی تحصیل کرده بود (همان: ۵۷/۳ و ۸۴؛ ۳۱/۵).

- مغازی و فتوح واقدی: مؤلف تاریخ نیشابور یکی از راویان بزرگ مغازی و فتوح واقدی (د. ۲۰۷ق) در خراسان به شمار می‌آید. دیگرانی پس از او، اسنادشان به کتب واقدی به واسطه وی بوده است. حاکم از طریق استادش ابن بطة اصفهانی (د. ۳۴۴ق) که طی ۱۰ سال

اقامت در نیشابور، تالیفات واقدی را با روایت‌های مختلف در محافل شهر القا می‌کرد، اخذ و روایت کرده است. او در ترجمه ابن بطة در تاریخ نیشابور، اشاره می‌کند که مشایخ بزرگ شهر همچون استاد ابوالولید و حاکم کبیر نیز برای سماع و اخذ کتب واقدی در حلقه إملا و قرائت ابن بطة حاضر می‌شدند (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۷۳؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۲/۲۶۳). جز این طریق مستقیم، حاکم به تصریح خود، به واسطه استادش ابوعلی حافظ نیز آن متون را از او روایت کرده است. با توجه به اشاره حاکم در المستدرک، دور نیست که از کتاب مفقودشده واقدی، یعنی طبقات، نیز بهره جسته باشد. بیهقی با ذکر اسنادش به مغازی واقدی از طریق حاکم و ابن بطة و نیز از طریق حسن بن جهم از حسین بن فرج، تصریح می‌کند که ابوعبدالله [حاکم] به شیوه اجازة، وی را از نسخه سماع‌شده خود آگاه ساخته بود. این نسخه روایاتی داشت که نسخه بیهقی فاقد آنها بود (الحاکم، ۱۴۳۵ق: ۵۵۱/۳؛ البیهقی، ۱۴۰۸ق: ۴/۲۴۹).

- فتوح البلدان بلاذری: حاکم در ذکر «فتح نیشابور بر دست صحابه و تابعین رضوان الله علیهم» به احتمال بسیار از طریق ابوعبدالرحمن سلمی و به اسناد او از عمرو بن محمد که طریق روایت تاریخ طبری نیز بود، به فتوح البلدان بلاذری (د. ۲۷۹ق) دسترسی داشت (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ق: ۸/۱؛ خلیفه، ۱۳۷۵: ۲۰۲). گفتنی است که وی کتاب المغازی و القبائل اثر ابوعلی ماسرجسی را نیز از او اخذ و روایت نمود (خلیفه، ۱۳۷۵، ۱۶۰؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۳۶/۱۲؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ۱۴/۲۹۲).^{۲۷}

د. طبقات، رجال، جرح و تعدیل، فضائل و تواریخ محلی

عمده‌ترین منابع حاکم در نگارش تاریخ نیشابور را آثار زیر تشکیل می‌دهد:

- الطبقات الکبری اثر ابن سعد (البیهقی، ۱۴۰۸ق: ۳/۱۴۴، ۵/۴۲۹).

- الطبقات مسلم بن حجاج نیشابوری (د. ۲۶۱ق): چنانکه پیش‌تر گذشت، حاکم

۲۷. حاکم درباره‌اش می‌نویسد که او بی‌سابقه‌ترین جمع‌آوری از آثار ابن شهاب زهری را انجام داده و آثار و روایات زهری را بسان آب خوردن از بر بوده و بر این اساس او از بزرگترین روایان کتب زهری در خراسان به حساب می‌آمده است.

بسیاری از آثار او را از طریق پدر و دایی خود فرا گرفته بود. امتیاز این اثر، نیشابوری بودن نویسنده و معرفی رجال و قدمای مشایخ این شهر است.

- **مُعْجَم الصَّحَابَةِ** از ابن قانع اموی بغدادی (د. ۳۵۱ق): ابن قانع از مشایخ عراقی حاکم بود که به احتمال بسیار در تنظیم تراجم، خاصه بخش متعلق به صحابه مهاجر به نیشابور یا گذرندگان از آن شهر، مورد استفاده قرار گرفته است. وی همان است که شیخ طوسی در الفهرست خود از یکی از آثار او با عنوان «السَّنَنُ عَنْ أَهْلِ الْبَيْتِ (ع)» یاد کرده است (الخطیب، ۱۴۱۷ق: ۸۸/۱۱؛ الطوسی، ۱۴۱۷ق: ۱۷۸).

- **مَعْرِفَةُ الصَّحَابَةِ** از ابن منده اصفهانی (د. ۳۹۶ق): وی از مشایخ حنبلی مذهب حاکم است که به مدت ۴۵ سال در طلب علم و حدیث سفر کرد و بارها قبل و بعد از اقامتش در مصر به نیشابور رفت. حاکم شرح حال وی و موضوعات کلی تألیفاتش را در تاریخ خود آورده است. وی در ترجمه ابن منده تصریح می کند که به سال ۳۶۱ق نیز در بخارا محضر او را درک کرد و وی را پس از مراجعت از نخستین سفر طولانی اش، صاحب دانش وافری یافت (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۷۹؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ۲۹/۵۲؛ الذهبی، ۱۴۱۳ق: ۳۰/۱۹).

- **تَارِيخُ يَحْيَى بْنِ مَعِينٍ** (د. ۲۳۳ق): یکی از روایان تاریخ ابن معین، حاکم نیشابوری است که راوی او ابوبکر بیهقی از طریق وی و نیز از طریق استاد حاکم، ابوالعباس أصم ازدوری خوارزمی (د. ۲۷۱ق) به این اثر دسترسی پیدا کرده بود (البیهقی، ۱۴۰۸ق: ۲/۷- ۸، ۲۰۲، ۳۴۹، ۸/۴؛ الخلیفه، ۱۳۷۵: ۱۸۹؛ الخطیب، ۱۴۱۷ق: ۲۴۸/۲؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۲۹۰/۱؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ۲۰۹/۵۹).

- **تَارِيخُ سُرَّاجِ ثَقَفِي نِيْشَابُورِي** (د. ۳۱۳ق): حاکم در شرح حال ابوالعباس سراج به کتاب تاریخ او در چند موضع اشاره نموده و احتمالاً به واسطه استادش ابوالحسین صفار، که اکثر مصنّفات سراج را سماع کرده بود، به قرائت یا به سماع دسترسی داشت (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۲۰ و ۱۸۷).

- **التَّارِيخُ الْكَبِيرُ** از ابن ابی خيثمة نسائی (د. ۲۷۹ق): حاکم از طریق ابوعمر و مَخْلَدِي نیشابوری (د. ۳۸۳ق) توانست به التاریخ ابوبکر بن ابی خيثمة دست یابد. اسناد مَخْلَدِي به این اثر از طریق زعفرانی واسطی بود که از روایان بزرگ این کتاب در عراق به شمار می رفت.

جز این اسناد، دو طریق روایت دیگر نیز به تاریخ ابن ابی خیثمه وجود داشت: یکی به واسطه قاسم بن اصیغ اندلسی، که آن را از مؤلفش اخذ کرده بود (اسناد اهل حدیث مغرب نیز عمدتاً از این طریق است) و دیگری روایت علی بن مَهرویه قزوینی از ابن ابی خیثمه که طریق روایت نواحی مرکزی ایران و خراسان است. این ابن مَهرویه قزوینی (د. ۳۳۵ق) راوی برخی آثار دیگر در موضوعات حدیثی و تاریخی نیز هست که مهم ترین آنها روایت «صحیفه الرضا» از داود بن سلیمان غازی است. محدثان سنّی در ناحیه جبال از همین طریق به کتاب مزبور دسترسی داشتند.

ابن مَهرویه تاریخ عباس دوری خوارزمی را نیز در بغداد از او سماع کرده بود و آن را روایت می کرد. عبارت حاکم در شرح احوال مَخَلدی به گونه ای نشان می دهد که التاریخ الکبیر ابن ابی خیثمه، افزون بر روایت مَخَلدی از زعفرانی واسطی از مؤلف، در خراسان طریق دیگری نیز داشت که به احتمال بسیار همان طریق ابن مَهرویه از مؤلف است (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۹۱؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۱۳۹/۱۲؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ۱۶۲/۶۷).

از سوی دیگر حاکم به واسطه استادش، دُخَمِسنی صیرفی (د. ۳۴۵ق) از ندیمان نخستین امیران سامانی، توانسته بود به همراه ابن قریش کتاب تاریخ ابن ابی خیثمه را از مؤلفش سماع نماید اما حاکم، که در مرو امکان سماع این کتاب را از دُخَمِسنی نیافت و اصل کتاب را نیز از دست داد، زمانی که دُخَمِسنی به نیشابور آمد، توانست آن را از او سماع کند. بدین ترتیب طریق دیگری نیز برای روایت التاریخ الکبیر ابن ابی خیثمه در خراسان شکل می گیرد (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۵۷؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۳۲۴/۵).

- تاریخ ابن مدینی بصری (د. ۲۳۴ق): حاکم بخشی از کتاب العلل و معرفة الرجال (معروف به تاریخ مدینی) ابوالحسن علی بن مدینی را به همراه المغازی و چند جزء از الفوائد از طریق ابوجعفر تاجر بغدادی (د. ۳۴۶ق) اخذ و سماع کرده بود.^{۲۸} او در

۲۸. ابوجعفر از محدثان پرسفر و از تجار خراسان بود که به داشتن اصول و دفترهای حدیثی فراوان شهرت داشت. به واسطه سفرهای دور و درازش به مصر و شام، و سکونت و تجارتش در ری و داشتن شتران فراوان در خراسان، به ابوجعفر رازی جمال شهرت یافت.

بخش های ۱۸، ۲۰، ۲۲ و ۲۷ کتاب معرفة علوم الحديث خود که به ذکر تألیفات مهم و معتبر محدثان بزرگ اختصاص دارد، ۲۹ اثر از تألیفات علی بن مدینی از جمله تاریخ او را ذکر کرده است. حاکم، همچنین، تاریخ ابوزرعۀ دمشقی را که واجد آگاهی های کم مانندی درباره خراسان و تشکیلات اداری آن است، از ابن مدینی روایت کرده است (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۸۶؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۳/۳۱۹؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ۵۵/۱۷۷).^{۲۹}

- تاریخ دارمی هروی (د. ۲۸۰ق): یکی از منابع مهم حاکم در شرح احوال برخی از عالمان و محدثان، تاریخ عثمان بن سعید الدارمی عن یحیی بن معین فی تجریح الرواة و تعدیلهم است. یکی از وجوه اهمیت کتاب دارمی این است که مؤلف ابتدا حنبلی به شمار می رفت، و سپس به مذهب شافعی درآمد. از این رو ترجمۀ او را در کتب طبقات پیروان هر دو مذهب می توان یافت (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۸۰؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۱۲/۴۳۸؛ الذهبی، ۱۴۱۳ق: ۱۷/۱۹۵).^{۳۰}

- تاریخ ابن مجاهد کابلی رازی: به نوشته بخاری، ابن مجاهد کابلی به همراه پدرش در کابل به اسارت درآمده بود. او بعدها از راویان محمد بن اسحاق و عنبسه، از مشایخ احمد بن حنبل، گشت. واسطه حاکم در دسترسی به تاریخ ابن مجاهد، استاد کرامی مذهبش ابن دلویه خانقاهی (د. ۳۴۱ق) بود که از واعظان نیشابور محسوب می شد. وی در مجالسی که تشکیل می داد، خود را با صفت «عاصی» معرفی می کرد. خانقاهی به اسنادش از مأمون بن احمد، از عبدالرحمن بن محمد الدجاج از ابن جریر، تاریخ ابن مجاهد کابلی را اخذ کرده بود. براساس زنجیره اسانید ارائه شده کتاب کابلی در مشیخه ابن شهر آشوب، دور نیست که بخشی از تاریخ مورد اشاره را حاکم از دوست خود ابو عبدالرحمن سلمی اخذ کرده باشد، زیرا بنا بر مشیخه مذکور و ترجمه خانقاهی در تاریخ حاکم، وی از مشایخ هر دو

۲۹. برای فهرستی از تألیفات ابن مدینی به قلم حاکم نک. الحاکم، ۱۳۹۷ق: ۲۶۱؛ برای آگاهی از شدت علاقه حاکم به ابن مدینی به روایت ابوالمحاسن رویانی نک. ابن فاجر، بی تا: ۴۷۴.

۳۰. بیهقی نیز در آثاری چون السنن الکبری با اسناد به حاکم از تاریخ دارمی نقل می کند (نک. بیهقی، ۱۴۲۴ق: ۸/۷، حدیث ۱۰؛ ۴۳/۷، حدیث ۱۳۰؛ ۶۴/۷، حدیث ۱۸۲؛ ۸۵/۷، حدیث ۲۳۴).

به شمار می‌آمده است (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۷۱؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۲۷/۵؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ق: ۸/۱).

- تاریخ طبری (د. ۳۱۰ق): حاکم دست‌کم به اسناد دو تن از مشایخ خود به تفسیر و تاریخ طبری دسترسی داشت که نگارش اخبار و حوادث را تا سال ۳۰۲ق پی گرفت: نخست از طریق ابن‌بالویه جلاب، معروف به محدث نیشابوری. امام اهل حدیث ابن‌خزیمه که این نوشته‌های ابن‌بالویه را به عاریت گرفته بود، درباره آنها خاصه تفسیرش گفته: «وما اعلم علی ادیم الارض اعلم من محمد بن جریر و لقد ظلمته الحنابلة» (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۷۳؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۵۹/۲؛ الذهبی، ۱۴۱۳ق: ۴۱۹/۱۵).

دیگر طریق حاکم به آثار طبری، امام فرارود قفال شاشی (د. ۳۶۵ق) بود که در عراق آثار طبری را بی‌واسطه از او اخذ و سماع کرد. حاکم چه در نیشابور و چه بخارا بارها از قفال شاشی این آثار را سماع و کتابت کرد بود. قصائد طولانی قفال در دفاع از اسلام و ردّ بر نفقور امپراتور روم که طی قصیده‌ای در «عام النفیر» (سنة الاستنفار) به بدگویی و دشنام مسلمانان پرداخته بود، متضمن آگاهی‌های تاریخی و فرقه‌شناختی قفال و تأثیر گرفتنش از آثار طبری خاصه تاریخ اوست (خلیفه، همان ۱۸۴؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ق: ۲۴۵/۵۴؛ همو، ۱۴۰۴ق: ۱۸۲؛ السبکی، ۱۴۱۳ق، ۲۸۸/۱؛ الذهبی، ۱۴۱۳ق: ۲۸۳/۱۶).

- تاریخ / اخبار الغلابی (د. ۲۹۸ق): ابوبکر نیشابوری عُمانی، از محدثان اصحاب رأی، بود که حاکم از طریق وی توانست به تاریخ مفصل بن عثمان الغلابی دست یابد و از آن در مباحث رجال‌شناسانه تاریخ خود استفاده کند. حاکم از عُمانی که به سبب اعتیاد به شراب خواری هدف طعن و جرح واقع شده بود، به‌گونه‌ای موجه دفاع کرد و توانست رفتار او را در چارچوب مذهب فقهی وی توجیه نماید. عمانی در بصره اخبار / تاریخ غلابی را که از راویان و شاگردان بزرگ یحیی بن معین و اصلی‌ترین راوی تاریخ او بود، سماع کرد. به تصریح حاکم، عمانی به مدت ۹ سال در نیشابور تحدیث نمود و وی توانست از او بسیار اخذ نماید. عمانی پس از سفرهایی به شهرهای مرو، بخارا و سمرقند و انعقاد مجالس املاء و تحدیث، در هرات درگذشت (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۸۳؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۱۷۷/۴).

- فضائل الخلفاء الاربعة تألیف ابوبکر صبغی (د. ۳۴۲ق)، استاد حاکم و رئیس دارالسنّة نیشابور (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۴۷؛ الذهبی، ۱۴۱۳ق: ۴۸۴/۱۵).

- فضائل الصحابة از ابوالحسن خیثمة بن سلیمان بن حیدرة الاطرابلسی (د. ۳۴۳ق): حاکم آن را از طریق استادش ابوالعباس زوزنی در شام سماع کرد (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۹۱؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۳۲۰/۶؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ۸۰/۶۶).

- المزکیات، از مزکی نیشابوری (استاد حاکم): در باب غرائب راویان و عوالی مشایخ به تخریج و انتقاء حافظ ابوالحسن دارقطنی (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۵۶؛ الخطیب، ۱۴۱۷ق: ۱۶۹/۶).

- المجروحین ابوبشر دولایی: حاکم تصریح کرده است که بخشی از این کتاب را نزد آبندونی جرجانی (د. ۳۶۹ق) در بغداد قرائت کرده بود و بخش باقیمانده را از حفظ در محضر دارقطنی قرائت نمود (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۶۴؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۹۱/۱).

- الکامل ابن عدی جرجانی (د. ۳۶۵ق): حاکم در برخی از تراجم احوال، اشاره به مکاتبات خود با ابن عدی (صاحب الکامل فی ضعف الرجال) داشته و درباره شرح احوال بعضی از محدثان با او مکاتبه می‌کرد. اما به‌درستی معلوم نیست که از چه رو خلیفه در مختصر خود در طبقه هفتم (طبقه مشایخ حاکم) مدخل مستقلی را به او اختصاص نداده است (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۵۰؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۱۴۲/۴).

- الجرح و التعديل، از ابن ابی حاتم رازی: حاکم این اثر رجالی را از استادش ابواحمد حاکم کبیر اخذ کرده بود. در همین باره دور نیست که از طریق شیخ خود ابن حسنویه بزاز نیز توانسته باشد الجرح و التعديل ابوحاتم رازی را سماع و روایت کند (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۸۷؛ الذهبی، ۱۴۱۳ق: ۳۷۰/۱۶).

- الاسامی و الکنی از ابواحمد حاکم کرابیسی (حاکم کبیر) و الکنی از امام ابوعبدالله بخاری (د. ۲۵۶ق): هر دو کتاب از منابع حاکم بوده‌اند و او به‌واسطه استادش حاکم کبیر و او از روایه الکنی بخاری، ابوالحسین غازی جرجانی، بدان طریق داشته است (الذهبی، ۱۴۱۳ق: ۴۰۷/۱۴).

ه) تواریخ و سرگذشت‌نامه‌های محلی

حاکم برای تکمیل پاره‌ای آگاهی‌ها و رفع برخی از ابهامات درباره احوال عالمان و محدثان خراسانی که در ولایات دیگر وطن گزیده بودند، ناگزیر از تحصیل تواریخ مناطق مختلف بود تا از زندگی، زمان و چگونگی وفات ایشان اطلاعاتی کسب کند.

در زمینه طبقات قدیم عالمان و محدثان نیشابور، حاکم این امکان را داشت که بتواند از تواریخ کهن نیشابور نظیر تاریخ النیسابورین استادش ابومحمد عمّاری (العاصمی، ۱۴۱۸ق: ۱/۱۵۲ و ۳۳۴) و تاریخ/ذکر مشایخ نیشابور اثر احمد بن سیّار مروزی (د. ۲۶۸ق) و تاریخ نیشابور قبّانی نیشابوری (د. ۲۸۹ق) (الذهبی، ۱۴۱۳ق: ۲۰۵؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ۶/۴۷؛ ۸/۲۸۱) استفاده نماید. او به این منظور، خاصّه در بحث از صحابه و تابعین، از تواریخی همچون تاریخ مرو عباس بن مصعب مروزی سود جسته و اسنادش به آن کتاب از طریق قاسم سیّاری مروزی از عیسی بن محمد بن عیسی کاتب از مؤلف آن بوده است (الخطیب، ۱۴۱۷ق: ۴/۳۲). در شرح حالی که حاکم برای ابوساسان حُضین رقاشی آورده نیز از تاریخ مرو مروزی، نقل کرده است (ابن‌العَدیم، ۱۴۱۹ق: ۶/۲۸۳۷). جالب آن که احمد بن سیّار مروزی، علاوه بر تاریخ نیشابور، کتابی نیز در تاریخ مرو داشته که تا سده دهم هجری هر دو تاریخ او درباره مرو و نیشابور در دیار عثمانی محفوظ و محلّ مراجعه محققان بوده و مصلح‌الدین لاری در مرآت الادوار خود بدان توجّه داده است (لاری، ۱۳۹۳: ۹/۱). در مواردی نیز حاکم برخی رویدادهای خراسانِ قرون نخست و شرح احوال بعضی دانشوران را از کتاب مفقودشده تاریخ مرو سلمویه نحوی مروزی (ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ق: ۱۱/۳۹۵)^{۳۱} نقل کرده است.

حاکم همچنین توانست از استاد خود ابن‌منده اصفهانی در تاریخ خود بهره گیرد. ابن‌منده از روایان بزرگ تاریخ مصر ابن‌یونس، فضل مصر و قضاة مصر ابن‌ازرق مصری در خراسان و نواحی مرکزی ایران به شمار می‌آمد (الزّودانی، ۱۴۰۸ق: ۱۶۱). به‌عنوان نمونه،

۳۱. طریق روایت حاکم از «تاریخ سلمویه»، استادش ابن‌العزیز (علی بن‌العزیز جرجانی، صاحب صفوة التاریخ) است.

حاکم ترجمه نَسائی (د. ۳۰۳ق) صاحب سُنن را از شرح احوالش در تاریخ مصر ابن یونس از طریق مذکور اخذ کرد (الخطیب، ۱۴۱۷ق: ۳۵/۲۱). به علاوه حاکم در سفرهای سه گانه خود به حجاز توانست ضمن سماع متون، اخبار مکه فاکهی را از فرزندش عبدالله سماع نماید (الذهبی، ۱۴۱۳ق: ۹۰/۲۶).

و) اخبار و حکایات صوفیه

خراسان از خاستگاه‌های سنتی تصوّف و طریقت به شمار می‌رفت. حاکم افزون بر استادان علوم ظاهری، محضر پیران طریقت و مشایخ صوفیه را علاوه بر خراسان، در عراق و حجاز نیز درک کرده بود. از این رهگذر، ارائه شرح احوال پیران صوفیه و عرفا و ذکر دفاتر و دستینه‌های آنان در تاریخ او اجتناب ناپذیر می‌نمود به گونه‌ای که اثر او را در کنار طبقات الصوفیه سلمی می‌توان یک دوره تاریخ صوفیه تا سده چهارم به‌شمار آورد. عبدالغافر فارسی (د. ۵۲۹ق) در نخستین ترجمه حال کتاب السیاق که به حاکم اختصاص داده، درباره او می‌نویسد:

ولقد سمعتُ مشایخنا یذکرون آیامه ... وکان اذا حضر مجلس سماع محتو علی مشایخ و صدور یؤنسهم بمحاضرتهم و یطیب أوقاتهم بحکایاته بحیث یظهر صفاء کلامه علی الحاضرین فیآنسون بحضوره (الفارسی، ۱۳۹۲: ۵).

این که مضامین محاضرات و حکایات حاکم در مجالس سماع مشایخ از کدام منابع بوده چندان روشن نیست، اما با توجه به فضای جاری و قبول عام، دست کم بخشی از این حکایات می‌بایست مربوط به اخبار و احوال صوفیان بوده باشد. حاکم در شرح حال ابن‌شاذان رازی (د. ۳۷۶ق) که مقبول مشایخ صوفیه نیشابور بود، آورده است که هنگام ورودش به نیشابور در سال ۳۴۰ق، توانسته تعلیقات و مطالبی درباره حکایات صوفیان را از او کتابت نماید. وی می‌افزاید که ۱۵ سال بعد در بخارا به خط خویش پنج جزء از آن حکایات را برای یکی از وزرای سامانی کتابت و در پیشگاه او قرائت نموده است (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۸۳؛ الخطیب، ۱۴۱۷ق: ۴۶۴/۵؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۱۶۳/۱۲؛ الذهبی، ۱۴۱۳ق: ۳۶۴/۱۶). اشاره فوق می‌بایست ناظر به کتاب دیگر رازی موسوم به

تاریخ/حکایات الصوفیه باشد که شالوده اصلی کار سُلمی در طبقات الصوفیه قرار گرفت. حاکم در ری نیز به مجالست ابن‌شاذان رسیده و از او اخذ نموده است. درباره ابن‌شاذان این نکته ضروری است که او از طریق ابوعمرو انماطی از راویان آراء و تفاسیر عرفانی ابن‌عطاء حنبلی بغدادی (د. ۳۰۹ق) - دوست و هم‌فکر منصور حلاج - در نواحی مرکزی ایران و خراسان به حساب می‌آید. از پیشگامان تألیف اخبار صوفیه در خراسان ابوبکر بن داود نیشابوری (د. ۳۴۲ق) است که از مشایخ ابن‌عقده کوفی بود و کتابی با عنوان اخبار الصوفیه و الزهاد داشت. حاکم در شرح حال برخی مشایخ از آن استفاده کرده است (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۸۲؛ الخطیب، ۱۴۱۷ق: ۲۶۵/۵؛ السمعانی، ۱۳۸۲ق: ۲۳۷/۶؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ق: ۴۲۹/۵۲). حاکم با یادکرد از یکی از مشایخ کمترشناخته‌شده خراسان موسوم به ابوالفضل نصر طوسی (د. ۳۳۹ق)، وی را نیز از ارکان حدیث و مثل اعلای جامعیت میان دانش حدیث و علوم صوفیه و از جمله مؤلفان اثری موسوم به اخبار الصوفیه دانسته است. حاکم در بیان تأثیر تمایلات صوفیانه وی در جمع‌آوری علوم صوفیه و اخبار آنان گفته است که او بدیلی در خراسان نداشته است (خلیفه، ۱۳۷۵: ۱۹۰؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ق: ۳۴/۶۵؛ الذهبی، ۱۴۱۳ق: ۶/۱۷). حاکم همچنین به احتمال بسیار از طریق مشایخی که به حجاز رفته و از ابوسعید بن اعرابی - از زهاد و راویان مهم سنن نسائی - در مکه سماع داشته‌اند، از مطالب طبقات النساک او نیز بهره گرفته باشد.

نتیجه‌گیری

خراسان بزرگ، به گواهی جوامع و صحاح شش‌گانه حدیثی، بزرگترین و کانونی‌ترین مراکز دانش حدیث و سنت اسلامی بوده است. این جایگاه والا، مشرق را به دروازه دانش حدیث و نیشابور را به جایگاه اصلی دانشوران و محدثان سنت و دانش‌های وابسته بدان تبدیل کرد. رواج بازار این دانش موجب پدید آمدن خاندان‌ها و دانشوران سرشناسی همچون حاکم نیشابوری و اثری جامع مانند تاریخ نیشابور شد. گستردگی موضوعات مطرح‌شده در قالب تراجم مفصل این تصنیف، نشان از استفاده او از گستره وسیع و متنوعی از منابع حوزه‌های

مختلف علمی دارد: شامل منابع عمومی و اختصاصی، و مکتوب و شفاهی اعم از جوامع حدیثی، تواریخ محلی، کتب رجال، اخبار و حکایات، دواوین و قصائد شاعران، متون صوفیه، الواح قبور و جز این‌ها. در نبود اصل اثر، با گردآوری قطعات پراکنده در متون بازمانده و بررسی و ارزیابی زنجیره اسانید منقولات حاکم تا اندازه زیادی می‌توان به بازیابی منابع بیشتر و تازه‌تری دست یافت.

منابع

- آقابزرگ الطهرانی (۱۴۰۳ق). الذریعة إلى تصانیف الشيعة. بیروت: دار الأضواء.
- ابن حجر العسقلانی، احمد بن علی (۱۳۹۰ق). لسان المیزان. بیروت: مؤسسة الأعلمی.
- ابن حزم الاندلسی، علی بن احمد (۲۰۰۷م). رسائل ابن حزم الأندلسی. تحقیق: د. إحسان عباس. بیروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر.
- ابن خلکان، ابوالعباس محمد البرمکی (۹۹۴ق). وقیات الاعیان و انباء ابناء الزمان. تحقیق احسان عباس. بیروت: دار صادر.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی أبوجعفر السروی المازندرانی (۱۳۸۰ق). معالم العلماء فی فهرست کتب الشيعة وأسماء المصنّفين منهم قديما وحديثا. تحقیق: محمدصادق بحر العلوم. نجف: مطبعة الحيدرية.
- _____ (۱۳۷۹ق). مناقب آل ابی طالب. تصحیح: محمدحسین آشتیانی و هاشم رسولی، ۴ ج. قم: علامه.
- ابن الصلاح، عثمان بن عبدالرحمن أبو عمرو (۱۹۹۲م). طبقات الفقهاء الشافعية. تحقیق محیی‌الدین علی نجیب. بیروت: دار البشائر الاسلامیة.
- ابن العديم الحلبي، عمر بن ابی جرادة (۱۴۱۹ق). بُغية الطلب في تاريخ حلب. تحقیق د. سهيل زكّار. بیروت: دار الفكر.
- ابن عساکر، علی بن الحسن (۱۴۱۵ق). تاريخ مدينة دمشق. دراسة و تحقیق: علی شیری. بیروت: دار الفكر.
- _____ (۱۴۰۴ق). تبیین کذب المفتری فیما نسب إلى الاشعری. بیروت: دار الكتاب العربي.

- ابن فاخر الاصبهاني، معمر بن عبدالواحد القرشي (بى تا). مجلس ابن فاخر الأصبهاني (مجموع فيه عشرة أجزاء حديثية). تحقيق: نبيل سعدالدين جزار. اردن: دار البشائر الاسلامية.
- ابن فندق، على بن زيد البيهقي (١٣٨٥ش). لباب الأنساب والألقاب والأعقاب. تصحيح سيّد مهدي رجائي، قم: كتابخانه عمومي آيت الله العظمى مرعشى نجفى.
- ابن الفوطى الشيباني، عبدالرزاق بن احمد (١٤١٦ق). مجمع الآداب في معجم الألقاب. تحقيق: محمّد الكاظم. تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- ابن قاضى شهبه، بوبكر بن احمد الدمشقى (١٤٠٧ق). طبقات الشافعية. تحقيق: د. الحافظ عبدالعليم خان. بيروت: عالم الكتب.
- ابن المستوفى، المبارك بن احمد اللخمي (١٩٨٠م). تاريخ اربل. تحقيق: سامى الصقار. بغداد: دار الرشيد.
- ابن نقطة، محمّد بن عبدالغنى البغدادي (١٤٠٨ق). التقييد لمعرفة رواة السنن والمسانيد. تحقيق: كمال يوسف الحوت. بيروت: دار الكتب العلمية.
- ابوزرعة الدمشقى، عبدالرحمن بن عمرو (١٩٧٣م). تاريخ ابى زرعة الدمشقى. تحقيق: شكرالله القوجانى. دمشق: مجمع اللغة العربية.
- افندى، ميرزا عبدالله (١٤٠١ق). رياض العلماء وحياض الفضلاء. تحقيق: سيّد محمود مرعشى و سيّد احمد حسيني. قم: مكتبة آية الله المرعشى النجفى.
- پاكتنجى، احمد (١٣٦٧). «حسن عسگرى». در: دائرة المعارف بزرگ اسلامى. زير نظر كاظم موسوى بجنوردى.
- البيهقى، احمد بن الحسين (١٤٠٨ق). دلائل النبوة ومعرفة أحوال صاحب الشريعة. تحقيق: د. عبدالمعطي قلنجى، ج٧. بيروت: دار الكتب العلمية.
- _____ (١٤٢٤ق). السنن الكبرى. تحقيق: محمّد عبدالقادر عطا، ج١١. بيروت: دار الكتب العلمية.
- الحاكم التيسابورى، محمّد بن عبدالله (١٣٩٧ق). معرفة علوم الحديث وكمية أجناسه. تحقيق السيد معظم حسين. بيروت: دار الكتب العلمية.
- _____ (١٤٢٣ق). المدخل إلى معرفة الإكليل المصنّف للأمير الجليل أبى على صاحب الجيش. تحقيق: احمد بن فارس السلوم. بيروت: دار ابن حزم.

- _____ (۱۴۳۵ق). المستدرک علی الصحیحین. بیروت: دار التأصیل.
- الحمّوی الجوینی، ابراهیم بن محمّد (۱۴۰۰ق). فرائد التّسمّین. تحقیق: محمّد باقر المحمودی. بیروت: مؤسسه المحمودی.
- الخطیب البغدادی، احمد بن علی ابوبکر الشافعی (۱۴۱۷ق). تاریخ بغداد. تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- خلیفه نیشابوری، محمّد بن حسین (۱۳۷۵ش). تاریخ نیشابور (ترجمه تاریخ نیشابور ابو عبدالله حاکم نیشابوری). به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: آگه.
- الخلیلی، الخلیل بن عبدالله أبویعلی القزوینی (۱۴۰۹ق). الارشاد فی معرفة علماء البلاد. تحقیق: د. محمّد سعید بن عمر ادیس. الرّیاض: مكتبة الرّشد.
- دیانت، ابوالحسن (۱۳۶۷). «ابن مستوفی». در: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی.
- الدّهبی، شمس الدین محمّد بن أحمد (۱۴۱۳ق). سیر أعلام النبلاء. تحقیق: مجموعة من المحقّقین باشراف الشیخ شعیب الأرنؤط. بیروت: مؤسسه الرّسالة.
- الرّودانی، شمس الدین محمّد بن سلیمان السّوسی (۱۴۰۸ق). صلة الخلف بموصول السلف. تحقیق: د. محمّد حجّی. بیروت: دار الغرب الاسلامی.
- السّبکی، تاج الدّین عبدالوّهّاب بن علی (۱۴۱۳ق). طبقات الشافعیة الكبرى. تحقیق: د. محمود الطنّاحی والحلو. بیروت: دار الکتب العربی.
- السمعانی، عبدالکریم بن محمّد (۱۳۸۲ق). الأنساب. تحقیق: عبدالرحمن المعلّمی الیمانی وآخرون. حیدرآباد: دائرةالمعارف العثمانيّة.
- _____ (۱۳۹۵ق). التحبیر فی المعجم الكبير. تحقیق: منیره ناجی سالم. بغداد: مطبعة الارشاد.
- السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن (۱۳۹۹ق). بُغیة الوّعاة فی طبقات اللّغویین والنّحاة. تحقیق: محمّد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: دار الفکر.
- الطوسی، ابوجعفر محمّد بن الحسن (۱۴۱۷ق). الفهرست. تحقیق: الشیخ جواد القیّومی. قم: مؤسسه نشر الفقاهة.

- العاصمی، احمد بن محمد (١٤١٨ق). (العسل المصفى من) زين الفتى فى شرح سورة هل أتى. تحقيق: محمدباقر المحمودى. قم: مجمع إحياء الثقافة الإسلامية.
- عبدالغنى بن سعيد ابومحمد الأزدي المصرى (١٤٠٧ق). كشف الاوهام التى فى مدخل الحاكم. تحقيق: مشهور سلمان. اردن: مكتبة المنار.
- الفارسى، عبدالغافر بن اسماعيل (١٣٩٢). المنتخب من السباق لتاريخ نيسابور. انتخاب ابراهيم بن محمد الصريفينى. تصحيح محمدكاظم محمودى. تهران: كتابخانه، موزه و مركز اسناد مجلس شورى اسلامى.
- قاسم على سعد (١٤٢٢ق). موارد الذهبى فى كتابه الميزان الاعتدال فى نقد الرجال. بيروت: دار البشائر الإسلامية.
- القفطى، على بن يوسف (١٤٠٦ق). إنباه الرواة بأخبار التحاة. تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم. قاهره: دار الفكر العربى.
- الكتبى، محمد بن شاکر (١٩٧٣م). فوات الوفيات. تحقيق: د. إحسان عباس. بيروت: دار صادر.
- لارى، مصلح الدين محمد (١٣٩٣). مرآت الادوار ومرفقات الاخبار. تصحيح سيد جليل ساغروانيان. تهران: ميراث مكتوب.
- المزى، يوسف بن عبدالرحمن (١٤٠٠ق). تهذيب الكمال فى أسماء الرجال. تحقيق: د. بشّار عوّاد معروف. بيروت: مؤسسة الرسالة.
- المقدسى البشارى، محمد بن احمد (١٤٠٨ق). أحسن التقاسيم فى معرفة الأقاليم. تحقيق: محمد مخزوم. بيروت: دار إحياء التراث العربى.
- مشهور بن حسن آل سلمان ورائد بن صبرى (١٤١٢ق). معجم المصنّفات الواردة فى فتح الباري. بيروت: دار الهجرة.
- ياقوت، ابوعبدالله الحموى (١٤٢٠ق). معجم الادباء (إرشاد الأريب إلى معرفة الأديب). تحقيق: عمر فاروق الطباع. بيروت: مؤسسة المعارف.